

درس سوم: در امواج سند

۱- به مغرب، سینه مالان قرص خورشید نهان می گشت پشت کوهساران

قلمرو زبانی: سینه مالان: سینه خیز

قلمرو ادبی: سینه خیز رفتن خورشید: تشخیص

قلمرو فکری: خورشید هنگام غروب کم کم پشت کوهها پنهان می شد.

۲- فرومی ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه‌ها و نیزه داران

قلمرو ادبی: گرد زعفران رنگ: استعاره از پرتو خورشید / گردی زعفران رنگ: تشبیه

قلمرو فکری: [خورشید] نور طلایی خود را همچون گردی (پودر) زردرنگ بر جنگجویان و نیزه هایشان می پاشید.

۳- ز هر سو بر سواری غلت می خورد تن سنگین اسبی تیر خورده

قلمرو ادبی: واج آرایبی: «س»

قلمرو فکری: از هر سوی میدان جنگ، جثه‌ی سنگین اسبی زخمی بر صاحبش که سرنگون شده، می افتاد.

۴- به زیر باره می نالید از درد سوار زخم دار نیم مرده

قلمرو زبانی: باره: اسب

قلمرو ادبی: واج آرایبی «ر»

قلمرو فکری: سوار نیز با تن مجروح و نیمه جان از شدت درد و تحمل وزن اسب به خود می پیچید و می نالید.

۵- نهان می گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

قلمرو ادبی: روی روشن روز: تشخیص / دامن شب: اضافه استعاری / روز، شب: تضاد / واج آرایبی «ر» /

روز: مجاز از خورشید

قلمرو فکری: روز آرام آرام به پایان می رسید و تاریکی شب همه جا را فرامی گرفت.

۶- در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

قلمرو زبانی: خرگه: خیمه بزرگ، سراپرده بزرگ

قلمرو ادبی: پنهان گشتن فروغ خرگه خوارزمشاهی: کنایه از پایان حکومت خوارزمشاهی/خرگه: مجاز از شکوه خوارزمشاهیان

قلمرو فکری: در آن شب تاریک، اوج و اقتدار پادشاهی خوارزمشاهی نیز رو به پایان بود.

۷- به خوناب شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید

قلمرو زبانی: شفق: سرخی آسمان هنگام غروب

قلمرو ادبی: دامن شام: اضافه استعاری / خوناب شفق: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: جلال‌الدین به سرخی غروب نگاه کرد و در ذهنش مجسم شد که ایران باستانی و شکوهمند به زودی غرق در خون خواهد شد.

۸- در آن دریای خون در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو ادبی: دریای خون: استعاره از سرخی شفق / آفتاب: استعاره از عمر / غروب آفتاب خویشتن: کنایه از پایان عمر

قلمرو فکری: با دیدن غروب خورشید، غروب عمر خود (پایان زندگی اش) را احساس کرد.

۹- چه اندیشید آن دم، کسی ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد

قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه / به خون دیده تر شدن: کنایه از به شدت گریه کردن، اندوه زیاد

قلمرو فکری: کسی نمی‌داند در آن لحظه، جلال‌الدین به چه موضوع آزار دهنده‌ای اندیشید که باعث شد گریه کند.

۱۰- چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو ادبی: چو آتش در سپاه دشمن افتاد: تشبیه / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: سپس مانند آتشی سوزان - حتی سوزنده تر از آن (از نظر نابود کردن) - به میان سپاهیان مغول افتاد و به کشتار آنها پرداخت.

۱۱- در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رستاخیز می‌گشت

قلمرو زبانی: برق: درخشش / رستاخیز: قیامت

قلمرو ادبی: پولاد: مجاز از شمشیر / باران تیر: اضافه تشبیهی / شام رستاخیز: استعاره از میدان جنگ

قلمرو فکری: جلال‌الدین در آن شب که گویی قیامت برپا شده بود، میان باران تیر و برق شمشیر، مبارزه می‌کرد.

۱۲- در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می گشت

قلمرو زبانی: چنگیز: فرمانده و سردار مغولی که قبایل مغول را متحد ساخت و با فتح قسمت زیادی از آسیا و همچنین اروپای شرقی، امپراتوری مغول را پایه گذاری کرد.

قلمرو ادبی: دریای خون: اضافه تشبیهی / دریای خون: استعاره از میدان جنگ / ترکیب « دریای خون » اغراق دارد. / سر: مجاز از شخص چنگیز / به دنبال سر کسی گشتن: کنایه از تلاش برای نابودی کسی.
قلمرو فکری: در میدان جنگ در جستجوی چنگیز بود تا او را بیابد و سر از تنش جدا کند.

۱۳- بدان شمشیر تیز عافیت سوز در آن انبوه، کار مرگ می کرد

قلمرو زبانی: انبوه: ازدحام، شلوغی

قلمرو ادبی: عافیت سوز: کنایه از نابود کننده و کشنده / کار مرگ کردن: کنایه از کشتن و قتل عام کردن
قلمرو فکری: جلال الدین با شمشیر برنده اش نقش مرگ را ایفا می کرد و سربازان دشمن را از بین می برد.

۱۴- ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد

قلمرو زبانی: دوچندان: دو برابر

قلمرو ادبی: برگ: استعاره از سرباز مغولی / شاخه: استعاره از سپاه مغول
قلمرو فکری: اما آنقدر تعداد سربازان مغول زیاد بود که هرچه می گشت، دو برابر آن افراد، به جنگ او می آمدند.

۱۵- میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه

قلمرو زبانی: اختر: ستاره

قلمرو ادبی: رقصیدن ستاره ها: تشخیص / رقص مرگ: اضافه استعاری
قلمرو فکری: انعکاس تصویر ستارگان در تلاطم امواج مانند رقص مرگ بود.

۱۶- به رود سند می غلتید بر هم ز امواج گران کوه از پی کوه

قلمرو زبانی: گران: سنگین، بزرگ

قلمرو ادبی: کوه: در مصراع دوم: تشبیه امواج بزرگ رود سند به کوه
قلمرو فکری: موج های رود سند همچون کوه های بزرگی روی هم می غلتیدند.

۱۷- خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود دل شب می درید و پیش می رفت

قلمرو زبانی: ژرف: عمیق / بی پهنا: عریض

قلمرو ادبی: دل: مجاز از میان و درون / دل شب دریدن: کنایه از پیش رفتن در تاریکی
قلمرو فکری: رود سند پر جوش و خروش، عمیق، وسیع و کف آلود بود، سیاهی شب را می شکافت و پیش می رفت.

۱۸- از این سد روان، در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت
قلمرو ادبی: سد روان: استعاره از رود سند / نیش در دیده رفتن: کنایه از آزار و اذیت دیدن
قلمرو فکری: این رود در چشم جلال‌الدین مانند سدی بود که هر موجش هزار نیش بر جان او می‌نشاند. (او را بسیار غمگین و ناراحت می‌ساخت).

۱۹- ز رخسارش فرومی‌ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می‌دید
قلمرو زبانی: رخسار: چهره
قلمرو ادبی: بنای زندگی: اضافه تشبیهی / بنای چیزی را بر آب دیدن: کنایه از ناپایداری و بی‌اعتباری
قلمرو فکری: اشک بر صورتش جاری شد؛ چون زندگی خود را در حال نابودی می‌دید.

۲۰- در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می‌دید
قلمرو زبانی: سیماب گون: به رنگ جیوه. / سیماب: جیوه، فلزی نقره‌ای رنگ
قلمرو ادبی: سیماب گون امواج: تشبیه امواج به جیوه / خیال در خواب دیدن: کنایه از نقشه کشیدن
قلمرو فکری: با نگاه کردن به امواج سفید و لرزان رود سند، فکر تازه‌ای به ذهنش رسید..

۲۱- به یاری خواهیم از آن سوی دریا سوارانی زره پوش و کمان گیر
قلمرو زبانی: زره: جامه جنگی
قلمرو ادبی: دریا: استعاره از رود سند / زره پوش، کمان گیر: کنایه از جنگجو و تیرانداز
قلمرو فکری: از آن سوی دریا سربازان جنگجو و تیرانداز به یاری می‌طلبم.

۲۲- دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خانمان هاشان به شمشیر
قلمرو زبانی: خانمان: خانه و آنچه در آن است.
قلمرو ادبی: غول: استعاره از مغولان / شمشیر: مجاز از جنگ / سوختن: کنایه از نابود کردن / واج آرایبی: «ن»
قلمرو فکری: دمار کشیدن: کنایه از نابود کردن
قلمرو فکری: با آنها از این دشمن غول صفت، انتقام سختی می‌گیرم و آنها را نابود می‌کنم.

۲۳- شبی آمد که می‌باید فدا کرد به راه مملکت فرزند و زن را
قلمرو زبانی: مملکت: کشور

قلمرو فکری: شبی رسید که زن و فرزند را باید در راه میهن فدا کرد.

۲۴- به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن، وطن را
قلمرو زبانی: استاد: مخفف ایستاد / رهاند: نجات داد
قلمرو ادبی: اهریمن: استعاره از دشمن (چنگیز) / ایستادن در برابر کسی: کنایه از مقاومت کردن

قلمرو فکری: این زمان باید در مقابل دشمنان ایستاد و برای رهایی وطن از دست دشمنان دلاورانه جنگید.

۲۵- شبی را تا شبی با لشکری خرد ز تنها سر، ز سرها خود افکند

قلمرو زبانی: شبی تا شبی: یک شبانه روز / خرد: کوچک / خود: کلاه خود
قلمرو ادبی: واج آرای: «ش» / ز تنها سر افکندن * از سر خود افکندن: کنایه از گشتن
قلمرو فکری: سراسر شب را با لشکر اندک خود در مقابل دشمنان با شجاعت جنگید.

۲۶- چو لشکر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی، بادپا در رود افکند

قلمرو زبانی: «چو» (مصراع اول): هنگامی که / «چو» (مصراع دوم): مانند
قلمرو ادبی: چو-چو: جناس همسان (تام) / چو کشتی بادپا...: تشبیه / بادپا: تشبیه میان واژه ای (اسبی که مانند باد سریع می دود) / واج آرای: «گ»، «ر»، «د»
قلمرو فکری: هنگامی که لشکر مغول، محاصره اش کردند، اسب تندروی خود را مانند کشتی به آب زد تا از رود سند بگذرد.

۲۷- چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بی پایاب، آسان

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / بی پایاب: عمیق / این بیت و بیت بعد موقوف المعانی اند.
قلمرو ادبی: دشوار، آسان: تضاد / دریای بی پایاب: استعاره از رود سند
قلمرو فکری: وقتی آن جنگ سخت به پایان رسید ...

۲۸- به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو زبانی: این سان: این گونه
قلمرو فکری: چنگیز به فرزندان گفت که فرزند باید این گونه شجاع و باغیرت باشد.

۲۹- به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است، آن سرها که رفته

قلمرو زبانی: به پاس: به خاطر
قلمرو ادبی: وجب: مجاز از مقدار اندک / سر: مجاز از سرباز / رفته: کنایه از کشته شده
قلمرو فکری: برای دفاع از هر وجب از این مرز و بوم، انسان‌های بسیاری جان خود را فدا کردند.

۳۰- ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی: افسر: تاج پادشاهان
قلمرو ادبی: افسر: مجاز از پادشاه / خاک: مجاز از کشور / رفته: کنایه از کشته شده
قلمرو فکری: به خاطر عشق به وطن، سرداران و شاهان زیادی کشته شده‌اند.

درس روان خوانی : تا غزل بعد

معنی دو بیت درس:

۱- آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم / از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

قلمرو ادبی: سنگ و شیشه : تضاد / از شیشه نبودن کنایه از ضعیف نبودن / سنگ و رنگ : جناس / سنگ : استعاره از دشمن / آبی : نماد پاکی و سرزندگی

قلمرو فکری : سرزنده و شاداب تر از آن هستیم که در غم و غصه بمیریم و آنقدر ضعیف و ناتوان نیستیم که با ظلم شما شکسته شویم.

۲- فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد / در غیرت ما نیست که در ننگ بمیریم

قلمرو ادبی : ای روح جنون : تشخیص / در ننگ مردن : کنایه از مرگ بی ارزش و بی هدف

قلمرو فکری : ای روح دیوانه و سرکش تا خواندن غزل بعد به ما فرصت بده؛ زیرا در مرام و مروت ما نیست که در ظلم و ستم، ضعیف و ناتوان شده بمیریم.

مای دارس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir